



﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْإِيمَانُ﴾ (۹۱).

و هر گاه به ایشان گویند: بگروید به آنچه خدا فرستاده [قران] پاسخ دهند ما ایمان داریم به چیزی که بر ما نازل شده [تورات] او به سوای آن کافر می شوند، در صورتی که آن راست است و تصدیق کننده توراتی که با آنها است؛ بگو: پس اگر شما را ایمانی بود چرا پیغمبران خدا را پیش از این می کشتید!

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾ (۹۲).

و هر آینه تحقیقاً پیامد شما را موسی با دلایلی روشن، سپس گوساله را پس از او [که به طور رفت] به پرستش برگرفتید و شما میسر مردمی ستمگر.

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خَلَدُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِشِمَا يَمُرُّكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (۹۳).

و یاد کنید آن گاه که شما را پیمان بستیم و کوه را روی سرتان برافراشتیم و [گفتیم] بگیریید آنچه را عطا کردیم به تمام نیرو و گوش فرا دهید؛ گفتند: شنیدیم و عصیان کردیم و در دلهایشان اشراب شدند عجل را، یعنی: دلهای آنان آمیخته گشت [و آبیاری شد] به حبّ گوساله، به خاطر کفرشان؛ بگو: اگر شما مردمی مؤمن هستید، بد است و زشت، آنچه را که ایمانتان به شما فرمان می دهد.

[در بیان محتوای تورات]

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرِّسَالِ﴾ (۸۷).

و هر آینه به تحقیق ما عطا کردیم موسی را کتاب؛ [برابر حدیثی^۱ منظور همان تورات است که مشتمل بود بر احکام و مطالب واقعی و نشانه ها و علائمی از پیامبر اکرم و بعثت آن حضرت و امامت علی علیه السلام و سایر اوصیاء آن بزرگوار] او پس از موسی به دنبالش رسولانی برگماشتیم. [که من جمله حضرت عیسی علیه السلام است].

۱. تفسیر الامام العسکری، ص ۲۷۱، ح ۲۶۰

﴿وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَات﴾ .

و عطا کردیم به عیسی پسر مریم شواهد و معجزاتی روشن .
از قبیل زنده کردن مرده و شفاء کور مادرزاد و بیماری برص [پسی] و اعلام کردن
و آگاهی دادن به آنچه که می خورند یا در سراهای خود مورد ذخیره قرار می دهند یا
کتاب انجیل را که سرآمد همه دلایل و شواهد است .
﴿وَأَتِدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾ و او را نیرو بخشیدیم به روانی پاک .

[احتمالات در روح القدس]

که منظور تأیید و تقویت آن حضرت است به وسیله جبرئیل؛ که برابر احادیث
وارد انبیاء علیهم السلام را پنج روح است، من جمله :

[۱]. روح القدس، که دیگران فاقدند و انبیاء و اوصیاء ایشان واجد؛ به وسیله همین
روح است که همه اشیاء را می شناسند و عرفان به همه امور گیتی و کائنات دارند، از
زیر عرش گرفته تا اعماق زمین و همه آسمانها و کرات و این روح را خطا و سهو نباشد
و در هیچ امری اشتباه نکند و به امور باطل و بیهوده نپردازد و با رحلت نبی از دار
دنیا، به وصی او منتقل می گردد .

[۲]. و برخی را عقیده ایست: که منظور از روح القدس همان روح حضرت
عیسی علیه السلام است^۱ که از هر جهتی پاک و منزّه، بالاخص که از لحاظ حمل و آبستنی مریم
جهتی ویژه داشت، که به فرمان حق و دمیدن جبرئیل در جیب مریم بارداری صورت

۱ . محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن موسى بن عمر، عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن المنخل، عن
جابر، عن أبي جعفر علیه السلام قال: سألت عن علم العالم، فقال لي: يا جابر إن في الأنبياء والأوصياء خمسة أرواح: روح القدس
وروح الايمان وروح الحياة وروح القوة وروح الشهوة، فبروح القدس يا جابر عرفوا ما تحت العرش إلى ما تحت الثرى، ثم
قال: يا جابر إن هذه الأربعة أرواح يصيبها الحدثنان إلا روح القدس فإنها لا تلهو ولا تلعب. الكافي، ج ۱، ص ۲۷۱ ح ۳-۱ .
۲ . الخرائج: روى علي بن حسان عن عبد الرحمان بن كثير عن أبي عبد الله علیه السلام قال: خرج أمير المؤمنين علیه السلام يريد صفين فلما
عبر الفرات وقرب من الجبل وحضر وقت صلاة العصر أمعن بعيدا ثم توحا فاذن فلما فرغ من الاذان انطلق الجبل عن هامة
بيضاء ولحية ووجه ابيض فقال: السلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته مرحبا بوصي خاتم النبيين وقائد العز المحجلين
وسيد الوصيين فقال علي علیه السلام: وعليك السلام يا اخي شمعون بن حمون الصفا وصي روح القدس عيسى بن مریم كيف
حالك؟ قال: بخير يرحمك الله انا منتظر نزول روح القدس... بحار الانوار ج ۲۳، ص ۴۳ - ۴۲ ح ۲۸۵ .



گرفت .

﴿افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم﴾

پس هر گاه شما را فرستاده‌ای آید به مطلبی یا دستوری که نفسهای شما را به آن میل و رغبت نیست، آیا گردن کشی کنید و روی گردانید!
استفهام جنبه توبیخ داشته و رویه زشت و ناستوده ایشان را، که خودخواهی و سرپیچی از فرمان حق به خاطر کسب منافع مادی نامشروع دنیا است، مورد سرزنش قرار می‌دهد.

﴿فریقا کذبتم و فریقا تقتلون﴾

پس گروهی را به دروغ نسبت دادید [چون حضرت عیسی] و دسته‌ای را می‌کشید [چون حضرت زکریا و یحیی].

فعل «تقتلون» به صورت مضارع، به جهت آن است که: کردار و رفتار گذشتگان خود را در قتل و جنایاتی که مرتکب می‌شدند مورد تایید و تقدیر قرار داده و ابراز خوشنودی و رضایت داشتند؛ و در حقیقت رضایت، شرکت در قتل است و تکذیب آنان، یا سرشت و خوی ثانوی ایشان، به خاطر جلب منافع مادی، تکذیب و کشتار انبیاء و مردان راه حق است و در واقع فعل خالی و منخلع از زمان است چه گذشته و حال یا آینده؛ یعنی: همین طور که اکنون رسول ما را مورد تکذیب قرار می‌دهید، اگر دست‌تان برسد اقدام به کشتن او می‌کنید؛ این رویه زشت و ناصواب برای شما مردم امری تازه نیست، شما هم چون گذشتگان‌تان دچار همین صفات و خوی ناپسند بوده و هستید.

﴿وقالوا قلبونا غلف﴾ (۸۸).

و گفتند: دل‌های ما را پوششها است.

که حقایق را درک نتواند؛ در لغت، «قلب أغلف» یعنی: دلی گنگ و نفهم و بی‌درک؛ مؤنث آن «غلفی» و جمع آن «غلف» است؛ آیه مفهیم این معنا است: که دل‌های ما را درکی و فهمی نیست و ما این سخنان تو را تصدیق نتوانیم؛ که یا اعتقادشان این بود - که واقعاً نمی‌فهمند - یا عذری و بهانه‌ای می‌آوردند و یا با جنبه تمسخر و استهزاء



چنین سخنی می گفتند.

یا «عُلف» جمع «غلاف» باشد که غشاء و پوششی است برای چیز دیگر، نظیر غلاف شمشیر؛ قرانت «عُلف» هم شده که باز جمع «غلاف» خواهد بود؛ یعنی: دل‌های ما پوششی و غلافی است برای علم و حکمت؛ و به تعبیر دیگر وعاء و ظرفی است و حقایق و معارف آن را لبریز نموده و در بین آنها این قبیل سخنان که تو می‌گویی مشهود ما نیست و با آن اصول و موازین تطبیق نمی‌کند؛ پروردگار سخنان باطل و ایرادات نابه‌جای ایشان را رد کرده می‌فرماید: نه این گونه است که ایشان مدعی هستند.

﴿بل لعنهم الله بکفرهم﴾

بلکه خدای آنان را به خاطر کفرشان مورد طرد و راندن از درگاه خویش قرار داد و لطف و توفیق خود از ایشان بازستانید و یله و رها به حال خود وا گذاشت.

﴿فقلیلا ما یؤمنون﴾

پس به اندکی از حق می‌گروند؛ یا اندکی از ایشان ایمان می‌آورند؛ یا چون کم و اندک در حکم عدم است پس آنان ایمان نمی‌آورند.

﴿ولما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم﴾ (۸۹).

و چون فرارسد ایشان را کتابی از جانب خدا [قرآن کریم] که گواهی دهنده و تصدیق کننده است مر آن چیزی را که با آنها است... به آن کافر شدند.

که منظور کتاب تورات باشد، آثار و خصال و نشانه‌ای که با قرآن منطبق است؛ لذا، راست کننده و مطابق و تصدیق کننده آن نشانه‌ها و گفتارهایی است، که در تورات مندرج است، نه هر تحریف و مطلب جعل و باطلی که بدست خود ساخته و پرداخته‌اند و به عنوان وحی آسمانی در کتاب تورات جا زده و عامل فساد و انحراف مردم شده‌اند.

جواب ﴿لما﴾ را گفته‌اند: در تقدیر است، که همان ﴿کفروا به﴾ باشد به قرینه ﴿لما﴾ی بعد؛ یا احتمالاً جواب همان ﴿کفروا به﴾ مذکور در آیه باشد؛ و جمله: ﴿وکانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا﴾ معترضه [است] و در نتیجه به علت فاصله زیاد مجدداً مبتدا، که همان ﴿لما جاءهم﴾ باشد تکرار گردیده. و پیش از [آمدن این کتاب و



رسول [پیروزی و فتح را طلب می کردند بر کسانی که کافر شدند که :

[دو برداشت مفسرین]

مراد مشرکین عرب و بت پرستان باشد، در قبال یهود و در انتظار و تمّای این پیروزی از جانب یهود نسبت به مشرکین، مفسرین را دو قسم تفسیر و برداشت بوده؛ همچنین دو نوع روایت وارد است.

به حسب روایتی رویه شان این بود:

[۱]. که در مشکلات و معضلاتی که برایشان حاصل می گشت و با آن مواجه می شدند، در مقام دعا، ضمن سایر اعمال و گفتارشان به قرآن کریم و رسول اکرم و اوصیاء آن حضرت خدا را قسم می دادند، که گرفتاریهایشان برطرف سازد؛ چون اعتقاد و رویه ما نسبت به امام زمان علیه السلام و این نحوه دعا را نیز، از حضرت موسی آموخته بودند؛ لذا برای فتح و پیروزی خود بر مشرکین، هم به قرآن و هم پیامبر آخر الزمان توسل جسته، خدا را می خواندند؛^۱ ولی چون قرآن آمد و حضرتش ظهور یافت، روگردانده و کافر شدند.

[۲]. احتمال دیگر: این که یهودیان به مشرکین می گفتند و آرزو داشتند که حضرت رسول بیاید و بعد تسلط و چیرگی خود را نسبت به کفار و مشرکین نشان دهند؛^۲

۱. فی الدر المنثور، ایضا اخرج ابو نعیم فی الدلائل من طریق عطاء و الضحاک عن ابن عباس قال: «کانت یهود بنی قریظة و النضیر- من قبل ان یبعث محمد صلی الله علیه و آله یتفتحنون الله، یدعون علی الذین کفروا و یقولون: اللهم انا نستصرك بحق النبی الامی انا نصرتنا علیهم- فینصرون فلما جاءهم ما عرفوا- یرید محمدا صلی الله علیه و آله و لم یشکوا فیه کفروا به. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۲۴؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۸۱؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۴۷

۲. روی العیاشی بإسناده رفعه إلى ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال کانت الیهود تجد فی کتیبها ان مهاجر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ما بین غیر و احد فخرجوا یطلبون الموضع فمرروا بجبل یقال له حداد فقالوا حداد و احد سواء فتفرقوا عنده فنزل بعضهم بقیما و بعضهم بفدک و بعضهم بخیر فاشتاق الذین بقیما إلى بعض إخوانهم فمر بهم اعرابی من قیس فتکاروا منه و قال لهم امر بکم ما بین غیر و احد فقالوا له إذا مررت بهما فاذا بهما فلما توسط بهم ارض المدینة قال ذلك غیر و هذا احد فنزلوا عن ظهر إبله و قالوا له قد اصبتنا بغیتنا فلا حاجة بنا إلى إبلک فاذهب حیث شئت و کتبوا إلى إخوانهم الذین بفدک و خیر انا قد اصبتنا الموضع فهلّموا إلینا، فکتبوا إلیهم انا قد استقرت بنا الدار و اتخذنا بها الاموال و ما اقرینا منکم فاذا کان ذلك فما اسرعنا إلیکم و اتخذوا بارض المدینة اموالا فلما کثرت اموالهم بلغ ذلك تبع فغزاهم فتحصنوا منه



بدیهی است ضمن چنین انتظاری به وظایف خود قائم بوده و کوتاهی نداشتند و تا حدّ وسع و توانایی مبارزه پی گیر خود را علیه مشرکین ادامه می دادند، نظیر ما شیعیان که همواره منتظر ظهور آن حضرت بوده و در عین حال وظیفه است که کوچکترین سستی و سهل انگاری در همه امور، اعم از فردی یا اجتماعی نداشته، بلکه همواره در بهبود وضع روحی و اخلاقی و علمی و اقتصادی، صنعت و هنر و سیاست و تدبیر برابر قوانین و دستورات الهی کوشا و جدی بوده، ولو به نتیجه ای نرسد؛ چون مریضی که برای رفع بیماری باید از دارو و مراجعه به پزشک متخصص ولو دور از سرزمین خود و ملازم زحمت و ریخ استفاده کند، اعم از این که نتیجه مطلوب حاصل شده یا بیماری باقی و حتی شدیدتر گردد، در عین حال تحت هیچ عنوانی ترك دارو و معالجه را جوازی نیست.

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ﴾ (۸۹).

پس چون آمد ایشان را آنچه و آن که می شناختند، به کفرش گرفته زیر بار نرفتند و تسلیم فرمان الهی نشده سرپیچیدند. زیرا با پذیرش آن منافع و موقعیت مادی و جاه و جلال واهی و ظاهری خود را در مخاطره می دیدند و ضمناً چون دانسته و فهمیده زیر بار نرفتند و از رسالت رسول اکرم ﷺ و قرآن کریم آگاهانه سرباز زدند، چنان که در مورد فرعون و موسی فرمود:

﴿وَجحدوا بها واستيقنتها أنفسهم ظلماً وعلوا﴾ (نمل: ۲۷: ۱۴).

لذا، به آیین و کیش خدایی کافر گشتند و سرانجام درباره شان فرمود:

﴿فَلعنة الله على الكافرين﴾ (۸۹).

پس دوری از رحمت خدا و طرد و نفرین باد بر مردم کافر و ناسپاس.

﴿فحاصرهم ثم امنهم فنزلوا عليه فقال لهم اني قد استطبت بلادكم و لا اراني الا مقيماً فيكم فقالوا له ليس ذلك لك انهم اباجر نبي و ليس ذلك لاحد حتى يكون ذلك فقال لهم: فاني مخلف فيكم من اسرتي من اذا كان ذلك ساعده و نصره فخلف حيين تراهم الاوس و الخزرج فلما كثروا بها كانوا يتناولون اموال اليهود فكانت اليهود تقول لهم: اما لو بعث محمد لنخرجنكم من ديارنا و اموالنا فلما بعث الله محمداً ﷺ آمنت به الانصار و كفرت به اليهود و هو قوله تعالى ﴿و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا﴾ إلى آخر الآية. تفسير مجمع البيان ج ۱، ص ۳۱۰؛ تفسير العياشي، ج ۱، ص ۵۹ ح ۶۹



﴿بَسْمَا اشْتَرُوا بِهِ انْفُسَهُمْ اَنْ يَكْفُرُوا بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ﴾ (۹۰).

بد است چیزی که خویشتر به آن بفروختند، که کفر ایشان است به آنچه خدا فرستاده.

[در بیان ارزش و قیمت نفس ناطقه انسانی]



در کلام امیرالمؤمنین است که: «انه ليس لانفسكم ثمن الا الجنة فلا تبيعوها الا بها» همانا نیست برای جان شما ارزش و قیمتی مگر بهشت، پس آن را جز در قبال بهشت نفروشید.^۱

و لذا، باید آدمی مراقب بوده تا جان خویش به کمتر نفروشد و هر قدر که این معامله به نقصان گراید به همان میزان دامن خویش به معصیت آلود؛ تا حدی که طغیان و سرکشی از فرمان خدا بجایی رسد، که به کلی و برای همیشه نه تنها از بهشت محروم، بلکه جایگاهی چون دوزخ او را سرنوشت جاوید شود.

«بَسْ وَ نِعْمَ» از افعال «مدح و ذم» و نوعاً این دو را فاعلی است یا مخصوص به مدح و ذم؛ در این جا همان گونه که غیر واحدی از مفسرین عامه و خاصه گفته اند: فاعل «بَسْ» در کلام مذکور نبوده و ضمیری است مستتر و پیدا است که فاعل در استتار را مفسری لازم، که همان «ما» است و ما محلاً منصوب است به علت تمیز بودن و در آیه مخصوص به ذم جمله «ان یکفروا» است که تاویل به مصدر می رود، یعنی: «کفرهم» بنابراین می توان ترجمه کرد: بد است کفرشان که به آن کفر خود را معامله کردند؛ یا به تعبیری دیگر، کفری که مورد خریداری ایشان در قبال فروش خود بود، بسیار زشت و بد است.

و «بَغِيَا» به جهت رشك و حسد که مفعول له است و علت کفر، در لغت به [چند] معنی، از جمله: ستم و فساد آمده و حسد هم نوعی ستم و فساد است و سرکشی از حدود و مقررات الهی و جمله بعد یعنی:

﴿اَنْ يَنْزَلَ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ (۹۰).

۱. نهج البلاغه، ص ۵۵۶، کلمات قصار؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹؛ تحف العقول، ص ۳۸۹.

۲. تفسیر جوهر الثمین، ج ۱، ص ۱۲۳؛ الجداول فی اعراب القرآن، ج ۱، ص ۱۹۵.



مفعول به واسطه است برای **«بغیا»** که می‌رساند این بغی و حسد، به خاطر این که چرا وحی و نبوت بر کسی چون محمد ﷺ که از خاندان بنی اسحاق نیست نازل گشته و در این باره متعصب بودند، که می‌بایست رسالت ویژه خاندان بنی اسرائیل یعنی: از فرزندان بنی یعقوب باشد نه بنی اسماعیل؛ و لذا مورد بغی و حسد قرار دادند، در حالی که خداوند فضل خویش را بر کسی از بندگان خود که می‌خواهد فرو می‌فرستد و انتخاب رسول و نبی به دست مردم نیست و خدا است بینا و حکیم، که هر کس را شایسته این مقام بشناسد مصطفی قرار داده به پست رسالت مفتخرش می‌سازد. چنان که گروهی از مسلمانان نیز، به وصایت علی علیه السلام حسد ورزیده، به دستور نبی اکرم و فرمان پروردگار وقعی نهادند و گفتند: که اگر نبوت از بنی هاشم است وصایت ما را سزا است و بنابراین در مقام معارضة و عناد با ولی حق و کتاب خدا و دستور رسول برآمده و اقدامی کردند که آثار شومش هم اکنون در جهان اسلام باقی و پیدا و تا ظهور آخرین وصی او یعنی: امام زمان، لامحاله کم و بیش در گسترش است.

«فبأهوا بغضب علی غضب» (۹۰).

پس برگشتند و گرفتار شدند، به خشمی روی خشمی.

ابتداءً به خاطر انکار حضرت عیسی و سپس به سبب سرپیچی و عناد با قرآن و رسول خدا، و مناسب در این جا همین معنا است؛ گرچه مورد خشم های متعددی بر اثر کردارشان در موارد گوناگون، از ناحیه پروردگار بوده‌اند و چون بر اثر انکار قرآن و پیامبر، دستور حق را خوار و ناچیز شمرده و کافر گشتند، در پایان آیه فرمود:

۱. وروی عبد الله بن عمر قال: كنت عند ابي يوما، وعنده نفر من الناس فجزى ذكر الشعر، فقال من اشعر العرب فقالوا: فلان وفلان فطلع عبد الله بن عباس فسلم وجلس فقال عمر: قد جاءكم الخبير من اشعر الناس يا عبد الله؟ قال: زهير ابن ابي سلمى قال: فانشدني مما تستجده له. فقال: يا امير المؤمنين انه مدح قوما من غطفان، يقال لهم بنو سنان فقال: لو كان يقعد فوق الشمس من كرم قوم باولهم او مجدهم قعدوا قوم ابوهم سنان حين تنسبهم طابوا وطاب من الاولاد ما ولدوا انس اذا امنوا جن اذا فزعوا مرزؤون بها ليل اذا جهدوا محسدون على ما كان من نعم لا يتزع الله منهم ماله حسدوا. فقال عمر: والله لقد احسن وما ارى هذا المدح يصلح الا لهذا لبيت من هاشم لقربانهم من رسول الله ﷺ فقال ابن عباس: ووفقك الله يا امير المؤمنين فلم تزل موقفا، فقال: يا بن عباس، اتدري ما منع الناس منكم؟ قال: لا يا امير المؤمنين قال لكتي ادري قال: ما هو يا امير المؤمنين؟ قال: كرهت قریش ان تجتمع لكم النبوة والخلافة فيجحفوا جحفوا فنظرت قریش لنفسها فاخترت ووقفت فاصابت. شرح نهج البلاغه، لابن أبي الحديد، ج ۱۲، ص ۵۳ - ۵۲.

﴿وللکافرین عذاب مهین﴾ و برای ناسپاسان و ناگرویدگان شکنجه‌ای خوارزا و رسواخیز است .

﴿وإذا قیل لهم آمنوا بما أنزل اللّٰه﴾ (۹۱).

و هر گاه مر ایشان را گویند [از روی نصیحت و خیر خواهی] که ایمان بیاورید نسبت به آنچه خدا فرستاده [که عبارت از قرآن و رسول او است]

﴿قالوا نؤمن بما أنزل علینا﴾

گویند : ما ایمان می آوریم به آنچه بر ما فرود آمده [که همان کتاب تورات و اعتقاد به موسی علیه السلام است]

﴿ویکفرون بما وراءه وهو الحق مصدقا لما معهم﴾

و به دنبال و بعد از تورات [که نزول قرآن کریم و پیامبر خاتم است] نمی گروند و حال آن که حق است و درست و تحقق بخشنده و باور دارنده است مر آنچه را با آنها است [چه بشارتهای آن در ظهور و چه اصل تورات اصیل و غیر محرف .]

﴿قل فلم تقتلون انبیاء اللّٰه من قبل ان کتم مؤمنین﴾

[اشاره به سه مطلب درباره ادعای بنی اسرائیل]

[مطلب اول]: بگو: اگر در همین سخن که ایمان و اعتقادتان به تورات است راست می گوئید و ایمان دارید و به آن پایبندید، پس چرا انبیاء بنی اسرائیل را [چون زکریا و یحیی] پیش از این می کشتید؟ مگر در تورات چنین دستوری آمده بود! بنابراین روشن است که دروغ می گوئید و بهانه آورده نمی خواهید زیر بار حق به روید و ابراز این گفتار هم، که عبارت است از اعتقاد به تورات نوعی خدعه و نیرنگ است .

جمله: ﴿فلم تقتلون﴾ الخ گرچه حکایت از زمان ماضی است، ولی خطاب به بنی اسرائیل زمان نزول قرآن است، به خاطر رضایت ایشان نسبت به کردار پیشینیان و پدران گذشته خود.

﴿ولقد جاءکم موسی بالبینات ثم اتخذتم العجل من بعده وانتم ظالمون﴾ (۹۲).

مطلب دوم: که سستی اعتقاد و عدم ثبات ایمان شما را مسجل داشته و می رساند



که روی هوا و هوس همواره گام می نهید، نه حقیقت و واقع، این که :
 و هر آینه آمد شما را موسی با دلایل و نشانه هائی روشن [که دیگر جای هیچ گونه
 انکار و انحراف و تردیدی باقی نماند، چه : از معجزات متعدّد یا دفع و رفع گرفتاریهای
 گوناگون؛ مع الوصف] پس از او [رفتن موسی به طور برای دریافت الواح، با آن همه
 شواهد و معجزات، باز] گوساله را به پرستش برگرفتید، در حالی که به نفس خویش
 ستمگر شدید .



﴿وإذ أخذنا ميثاقتكم ورفعنا فوقكم الطور خذوا ما آتيناكم بقوة واسمعوا﴾ (۹۲) .
مطلب سوم :- که باز گویای آن است که شما را اعتقادی درست و ثابت نیست و
 همواره سر ستیز و عصیان با خدای خود دارید، این که : و یاد کنید هنگامی را که از
 شما پیمان بستیم [در عمل به تورات] و کوه را روی سر شما برافراشتیم و گفتیم : بگیرید
 آنچه را که به شما عطا کردیم به تمام نیرو [چه نیروی عقل و چه قوه جسم] و گوش فرا
 دهید . یعنی : بپذیرید و ترتیب اثر دهید و به اصطلاح پشت گوش نیندازید، مع الوصف
 و مع الاسف :

﴿قالوا سمعنا وعصينا واشربوا في قلوبهم العجل بكفرهم﴾ .

گفتند : شنیدیم [به صرف شنیدن] یا پذیرفتیم و اذعان کردیم و قبول، ولی به مخالفت
 و سرپیچی پرداختیم [و چه بسا در این عصیان ایشان را احساسی از پشیمانی نبود] و
 حبّ گوساله در دلهایشان راسخ شد و آمیخته گشت، به خاطر ناسپاسی و معصیتی که
 از پیش به سوء اختیار خود مرتکب می شدند .
 و این اشراب و آمیختگی و رسوخ باطل در دل، خود نوعی ختم و طبع قلب است، که
 دیگر حقیقتی را درك نکنند و در برابر فرمان حق تسلیم نشوند .

﴿قل بثما یا مرمک به ایمانکم إن کتم مؤمنین﴾ (۹۳) .

اینک، ای رسول ما به ایشان بازگو : که اگر هم به زعم خویشان مؤمنید، بسیار بد و
 زشت است آنچه را که ایمانتان به شما فرمان می دهد . [که کفر به قرآن و رسول خدا
 است] یا بد است گفتار گذشته پدرانتان که گفتند : شنیدیم و عصیان کردیم، چون خود
 شما اکنون و در دل آنان حبّ گوساله پرورید و اینک، در دلهای شما دوستی جاه و

مقام و تعصبات نامعقول و نابه جا .

﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُتِمَ صَادِقِينَ﴾ (۹۴).

بگو: اگر سرای بازپسین در نزد خدا ویژه شما است دون مردم، پس آرزوی مرگ کنید چنانچه مردمی هستید راستگو .

﴿وَلَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمُ الظَّالِمِينَ﴾ (۹۵).

و هرگز آرزو به آن نکنند، به خاطر اموری که به دست خویش جلوتر روانه کردند و خدای دانا است به مردم ستمکار .

﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يُوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يَعْمُرَ الْآلِفَ سَنَةً وَمَا هُوَ بِمُزْحِزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يَعْمُرَ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ (۹۶).

و قسم به ذات خویش که هر آینه بیابی ایشان را حریص ترین مردم به زندگانی [دنیا] و آزمندتر از کسانی که شرك ورزیدند [بت پرستان]، دوست می دارد هر يك از آنان تا کاش هزار سال عمرش دهند، در حالی که عمر درازش دور کننده [رهاننده] خویش از شکنجه نیست و خدا بینا است به آنچه انجام می دهند.

﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبِشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (۹۷).

بگو: کسی که دشمن است جبرئیل را پس همانا او است که فرود آورد آن را بر دل تو به دستور و اجازه خدای؛ در حالی که باور دارنده [راست کننده] است مر آنچه را پیش از او است و رهنمون و مژده بخش برای گرویدگان .

﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾ (۹۸).

هر کس دشمن باشد خدا و فرشتگان وی و فرستادگانش و جبرئیل و میکائیل را، پس همانا که خدای دشمن است به ناگرویدگان .

﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ﴾ (۹۹).



و هر آینه ما فرستادیم به سویت آیاتی آشکار [روشن و راست] و به آنها کفر نورزد
جز بیرون شوندگان از راه حق.

لغت

«خالصة»: پاک و بی غش یا ویژه و مخصوص، که این معنی در آیه مناسب است.
«تمنی»: آرزو، خواست.

«وَجَدَ»: از مصدر وجدان، به معنی یافتن، دریافتن، رسیدن، دانستن، پیدا کردن.

«حِرص»: فزون خواهی، آزمندی.

«مَوَدَّة، و داد، و دُ و وداده»، مصادری هستند به معنی: حبّ، محبّت، دوستی،

دوست داشتن، خواهان بودن.

«تعمیر»: دراز کردن عمر، آباد کردن و پا برجا ماندن زندگی در برابر تباهی و نابود

شدن.

«ألف»: هزار، از ماده تالیف یعنی: به هم پیوستگی اعداد و شماره‌ها، مثلاً از ده، صد

تا.

«رَحْوَة»: دور کردن، جدا ساختن، برطرف نمودن.

«جبریل و میکال»: نام دو فرشته‌ای است مقرب در پیشگاه خداوند، که هر يك را

کاری ویژه است و گفته‌اند: مقرب جبرائیل [جبرائیل] و میکائیل است از لغت سریانی،

که «جبر»: به معنی «عَبَد و میک»: به معنا عیب و ایل: به معنا الله، یعنی: عبدالله و

عَبِيدُ الله^۱.

«آیه»: نشانه و علامت، که واجد پند است و اندرز یا برهان و حجّت و در این جا

ظاهراً همان گفتار و سخنان وحی است به صورت آیات و سُور قرآنی.

«پینه»: دلیل روشن، که راست را از دروغ جدا و حق را آشکار و هویدا سازد.

در آیات گذشته از کردار بی رویه و ناستوده قوم بنی اسرائیل در موارد و جهات

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۲۴؛ قاموس قرآن، ج ۶، ص ۲۶۸؛ نقل از ریاض السالکین.

